

کهن‌الگوی آنیما و نقش آن در بررسی روان‌شناختی شخصیت‌های فیروزشاه و عین‌الحیات داراب‌نامه بیغمی

سوسن بیگلری دلویی^۱، رضا اشرف‌زاده^{۲*} و جواد مهربان قزل حصار^۳

چکیده

کهن‌الگوها به عنوان میراث مشترک جای‌گرفته در ناخودآگاه جمعی نوع بشر شناخته می‌شوند. این مقوله برای نخستین بار از سوی کارل گوستاو یونگ، روان‌شناس انسان‌گرا مطرح گردید. مهم‌ترین سرنمون ازلی تشریح‌شده از سوی یونگ، آنیما (روح مؤنث نرینه) است که جلوه‌هایی مطلوب و مخرب در نهاد جنس مذکر دارد. داراب‌نامه بیغمی اثری برجسته است که به تشریح ماجراهای عاشقانه و حماسی فیروزشاه، پسر داراب با عین‌الحیات، دختر شاه یمن می‌پردازد. کیفیت تجلی عین‌الحیات در روایت‌های بیغمی به گونه‌ای است که می‌توان شخصیت او و تأثیراتی را که بر فیروزشاه گذاشته است، با مؤلفه‌های آنیمایی مورد نظر یونگ سنجید. نتایج این تحقیق که با روش توصیفی تحلیلی و رویکرد تطبیقی پرداخته شده است، نشان می‌دهد که «رسیدن عاشق به فردیت»، «ازلیت معشوق»، «تجلی معشوق در خواب و رؤیا» و «نمودهای منفی معشوقه»، اصلی‌ترین نمودهای آنیمایی عشق در داراب‌نامه هستند. همچنین، اصلی‌ترین تأثیر آنیما بر شخصیت فیروزشاه، رسیدن او به مقام وزارت و پادشاهی است که نمادی از فردیت و کمال شخصیتی محسوب می‌شود.

کلید واژه‌ها: بیغمی، داراب‌نامه، فیروزشاه، عین‌الحیات، یونگ، کهن‌الگو، آنیما.

^۱ - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی - ادبیات غنایی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

^۲ - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. (نویسنده مسؤل)

Dr.reza.ashrafzadeh@gmail.com

^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

۱. مقدمه

به دلیل وجوه اشتراک بسیاری که میان ادبیات و روان‌شناسی وجود دارد، در دوران معاصر، شاهد نزدیکی این دو شاخهء علمی و گسترش مطالعات بینارشته‌ای در این دو حوزه بوده‌ایم. ادبیات و روان‌شناسی با انگیزش‌ها و رفتارهای انسانی سر و کار دارند و در بازتاب بخشی از درونی‌های افراد، مؤثر عمل می‌کنند. یکی از روان‌شناسان برجسته که با درک درست این پیوندها، برای تبیین و تدوین آراء خود به ادبیات و مسائل مرتبط با آن توجه کرده، کارل گوستاو یونگ است. او با استفاده از ظرفیت‌های عناصر اسطوره‌ای، تاریخی، روان‌شناختی، دینی و ...، نظریهء کهن‌الگوهای خود را طراحی و تبیین نموده است. اگرچه این نظریه ابتدا در حوزهء روان‌شناسی نمود پیدا کرد، ولی مدتی بعد، به عنوان روشی نوین در حوزهء نقد ادبی به کار گرفته شد. خوانش متون ادبی با رویکرد به آراء یونگ، دیدگاه‌های جدیدی را در ارتباط با متون کلاسیک ادبی به وجود آورده و ابعاد نامکشوفی از این آثار را نمودار ساخته است. یونگ در توجیه و تبیین پیوند ادبیات و روان‌شناسی بیان می‌دارد که در متون ادبی، صورت‌های مثالی و ناخودآگاه جمعی منعکس شده است. در نتیجه، ردیابی و تحلیل کهن‌الگوها در گسترهء ادبیات، امری بدیهی و جهان‌شمول است. این پیش‌فرض در ارتباط با کهن‌الگوی آنیما نیز، صدق می‌کند. آنیما در یک کلام، به معنای روح زنانهء نهفته در شخصیت مردان است و ماهیت آن، در امور فردی و اجتماعی دیده می‌شود که ادبیات نیز، از آن جمله است. آنیما اختصاص به فرهنگ خاصی ندارد و ریشهء آن به آغاز حیات بشر بازمی‌گردد.

یکی از مفاهیم پربسامد در کهن‌الگوهای مورد نظر یونگ به ویژه آنیما، عشق است که به همهء فرهنگ‌های بشری تعلق دارد و هیچ گروهی نمی‌تواند ادعا کند که این پدیده منحصرأ در اختیار اوست. بنابراین، می‌توان عشق را مفهومی جهانی و جای‌گرفته در ناخودآگاه جمعی بشر قلمداد کرد که نشانه‌های آن در همهء انسان‌های متمدن وجود دارد و به عنوان صورتی کهن‌الگویی در روان آدمی جای گرفته و نوعی تجربهء مشترک بشری به شمار می‌رود. به تعبیر دیگر، عشق با بخش روحی و روانی انسان سروکار دارد و به این اعتبار، افزون بر ادبیات، مورد توجه دانش روان‌شناسی نیز، قرار گرفته است.

۱-۱. بیان مسأله

در این مقاله، با نظرداشت پیش‌انگاره‌هایی که در مقدمه ذکر شد، شخصیت‌های اصلی قصه داراب‌نامه بیغمی یعنی فیروزشاه و عین‌الحیات، معرفی شده و کنش‌ها، گفته‌ها و اندیشه‌های آنان تحلیل و واکاوی گردیده است. داراب‌نامه بیغمی مجموعه‌ای منثور از داستان‌های به هم پیوسته است که ذیل ادبیات فولکلوریک فارسی جای می‌گیرد. این اثر بیش از آن که به ماجراهای داراب، پسر بهمن و همای چهره‌آزاد پردازد، به تشریح و بازنمایی زندگانی پرفراز و نشیب فیروزشاه اختصاص یافته است. «این کتاب در حقیقت، داستان همین فیروزشاه است و از این‌روی، می‌بایست فیروزنامه خوانده شود که اثر دارا در آن بسیار کمتر از پسرش، فیروزشاه است.» (محبوب، ۱۳۸۶: ۶۸۶) محور اصلی داستان، عشق فیروزشاه به عین‌الحیات یمنی است و از سفرهای صعب و جان‌کاهی یاد می‌کند که شاهزاده جوان ایرانی برای رسیدن به معشوقه جان‌بخش و زیبا سیرتش، تاب آورده است.

با توجه به این که غالب مخاطبان بیغمی از مردم عادی کوچه و بازار بوده‌اند، هدف او از بازگفت رویدادهای مرتبط با فیروزشاه و عین‌الحیات، ارائه خوانشی مبتنی بر واقعیت‌های موجود در جامعه انسانی از پدیده عشق و عاشقی بوده است. از این‌رو، عشق متعالی مورد نظر عارفان در این حکایت‌ها جایی ندارد و شاهد دگردیسی عشق روحانی به عشق انسانی هستیم. البته، عشقی که پویا و اثرگذار است و آدمی را به ثبات شخصیتی و روانی می‌رساند و آثار مطلوب آن تا همیشه در زندگی عشق‌ورز باقی می‌ماند. بیغمی با تکیه بر روایتی ملی و کهن، و در قالب روایت‌های حماسی، داستان عشق و عاشقی فیروزشاه و عین‌الحیات را شرح داده است تا تصویری متفاوت از خوانش رایج ادبا پیرامون عشق به وجود آورد و با ساده‌سازی این مفهوم که از سوی عرفا و حکما دچار تعقیدهایی معنایی شده بود، توجه مخاطبان را به آن جلب کند. در داراب‌نامه با وجود لایه‌های آشکار حماسی، شاهد ماهیتی عاشقانه در ژرف‌ساخت رویدادها هستیم. هنگامی که فیروزشاه برای یافتن معشوقه خود، راهی سفری دور و دراز می‌شود، داراب که از دوری فرزند دل‌تنگ شده است، با سپاهی گران به دنبال او می‌رود. در این بین، شخصیت‌های بسیاری در قالب جن و پری و دیو و ... در فرآیند روایت ظاهر می‌شوند و به عنوان دوست و دشمن نقش‌آفرینی

می‌کنند. بازتاب مسائل عاشقانه و غنایی به داراب‌نامه کیفیتی دو وجهی داده است. اگرچه فراوانی جنگ‌ها و نبردها به آن بُعدی حماسی و رزمی می‌بخشد، اما انعکاس عشق‌ورزی فیروزشاه و عین‌الحیات، آن را به اثری غنایی و عاطفی بدل کرده است. بیان ساده‌فهم، زودیاب و به دور از تعقید معمول بیغمی، روایتی جذاب و عامه‌پسند خلق کرده است. در مجموع، راوی دو دغدغه اصلی نوع بشر، یعنی تأمین عاطفه و امنیت را در قالب مکتوبی به نام داراب‌نامه گرد آورده است. کاتب این اثر، فردی به نام «دفتر خوان» بوده که در حضور بیغمی، حکایت‌ها را مکتوب می‌کرده است.

در مقاله حاضر، کنش‌ها و واکنش‌های عین‌الحیات با رویکرد به مبانی نظری طرح‌شده برای کهن‌الگوی آنیما بررسی شده است تا از این طریق، خوانشی نوین و روشمند از مقوله عشق در متون کلاسیک عامیانه فارسی ارائه گردد و در گام بعدی، شخصیت فیروزشاه و فرآیند رسیدن او به فردیت و کمال معرفتی و نقش معشوقه در تحقق این مهم، بررسی گردد. بنابراین، هدف مقاله حاضر، ارائه تطبیقی صرفاً مکانیکی و غیرکاربردی میان کهن‌الگوی آنیما و شخصیت فیروزشاه و عین‌الحیات نیست. مهم‌ترین پرسش‌های تحقیق عبارت است از:

- نمودهای آنیمایی معشوق در داراب‌نامه کدام است؟

- چه ابعادی از شخصیت عین‌الحیات بر اساس کهن‌الگوی آنیما شناخته می‌شود؟

- نقش عین‌الحیات در فرآیند رشد و کمال شخصیتی فیروزشاه با رویکرد به آراء کهن

الگویی یونگ، چیست؟

۱-۲. ضرورت و اهمیت تحقیق

شماری از کهن‌الگوهای مورد نظر یونگ اثرات مطلوبی در تفسیر متون ادبی و خوانش کیفیت سراینده‌گی و نویسندگی ادبا دارد و وجوه نوینی از افکار صاحبان آثار را آشکار می‌سازد. پژوهشگران و منتقدان ادبی با تکیه بر این آراء قادر خواهند بود تحلیل دقیق‌تری از تخیلات و صورت‌های ذهنی تبیین‌شده در متون ادبی ارائه دهند. موضوع دیگر آن که، آثاری که ذیل دسته ادبیات عامه قرار می‌گیرند، کمتر از دید روان‌شناختی بررسی شده‌اند، در حالی که داستان‌هایی از این دست، ظرفیت‌های بالقوه‌ای برای خوانش روان‌شناختی و به ویژه کهن‌الگویی دارند و بخشی

از بافت فرهنگی و اجتماعی جامعه تاریخی شرقی- ایرانی در آن‌ها منعکس شده است که در متون منظوم معتبر (به عنوان متون غالب در گستره پژوهش‌های ادبی) کمتر وجود دارد. در ابتدای داراب‌نامه آمده است که فیروزشاه، در عنفوان جوانی عاشق می‌شود. این موضوع در طالع او پیداست. (ر.ک: بیغمی، ۱۳۳۹، ج ۱: ۹) بنابراین، می‌توان این ویژگی را نشانه‌ای از ابعاد آنیمایی شخصیت فیروزشاه دانست که نویسنده در همان ابتدای داستان، به صورت براءت استهلال بیان کرده است.

۳-۱. روش تحقیق

این تحقیق با روش توصیفی تحلیلی انجام شده است. اطلاعات به دست آمده، از طریق منابع کتابخانه‌ای بوده و برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از شیوه استقرایی استفاده شده است. ساختار مقاله به این صورت است که ابتدا چهارچوب‌های نظری تحقیق مشخص شده و تعاریف مبسوطی از نظریه کهن‌الگویی یونگ و سرنمون آنیما ارائه گردیده است. سپس، دسته‌بندی محتوایی از ویژگی‌های آنیما صورت گرفته و ذیل هر عنوان، شواهد مثالی از داراب‌نامه بیغمی ذکر گردیده و در مرحله آخر، تحلیل‌ها افزوده شده است.

۴-۱. پیشینه تحقیق

بررسی‌ها نشان می‌دهد که در هیچ پژوهشی، اشاره‌ای به اثرگذاری عشق بر رشد و تعالی شخصیت فیروزشاه و عین‌الحیات در داراب‌نامه متثور نشده است. همچنین، مشخص گردید که با رویکرد به دستاوردهای روان‌شناختی و در قالب نظریه‌ای متقن، دو شخصیت مذکور در هیچ تحقیقی معرفی نشده‌اند که این خلأها بر ابعاد نوآورانه مقاله حاضر می‌افزاید. با این حال، در چند پژوهش، با نگرشی سطحی، گذرا و مبتنی بر کلی‌گویی، کیفیت عشق در داراب‌نامه بازگو شده است که در ادامه به مهم‌ترین یافته‌های آن اشاره می‌شود: سادات‌سیدی مفرد (۱۳۹۳) در پایان‌نامه «بررسی آداب و رسوم اجتماعی در داراب‌نامه محمد بیغمی»، در سطحی محدود و گذرا به آیین عروسی و ازدواج در اثر مذکور اشاره کرده است. حسینی‌سروری و همکاران (۱۳۹۶) در مقاله

«واکاوی نوع ادبی رمانس در داراب نامه بیغمی» به این نتیجه رسیده‌اند که اثر مذکور حماسی-عشقی است و به عنوان یکی از مهم‌ترین آثار فولکلوریک فارسی، روایتگر کشورگشایی‌های فیروزشاه می‌باشد. محمدابراهیمی و شریفی (۱۳۹۷) در مقاله «تحلیل ساختاری قصه فیروزشاه (داراب نامه بیغمی)»، بیان کرده‌اند که درون‌مایه اصلی این اثر، عشق فیروزشاه به عین الحیات است که حوادث داستان را پیش می‌برد.

۱-۵. مبانی نظری تحقیق

نظریه کهن‌الگویی یونگ: یونگ یکی از روان‌شناسان برجسته در مکتب انسان‌گرایی و از شاگردان فروید است. او برای تکمیل نظریه خود، در ابتدا تحت تأثیر آراء استاد خود بوده، ولی رفته‌رفته به نوعی استقلال روش‌شناختی و فکری دست پیدا کرده است. «کهن‌الگو مشهورترین اصطلاح در مکتب یونگ است ... و [به عنوان] محتوایی ناخودآگاه از راه خودآگاهانه شدن و نیز، از راه ادراک شدن، دگرگون می‌گردد و ویژگی‌هایش را از ذهنیت منفردی کسب می‌کند که به هر دلیل در آن حادث شده است». (بیلسکر، ۱۳۸۷: ۶۰) این کهن‌الگوها غالباً در میان همه تبارهای انسانی دیده می‌شوند و اگرچه نام‌های متفاوتی دارند، ولی در بن‌مایه، یکسان به نظر می‌رسند. تجربه‌های مشترک بشر اولیه و عدم پیچیدگی این تجارب، زمینه‌های لازم را برای نهادینه شدن کهن‌الگوهایی همسان در میان جمعیت بشری فراهم آورده است. بر این پایه، «از دید یونگ، کهن‌الگوها محتوای ناخودآگاه جمعی هستند که بالقوه در روان آدمی موجود است و به سبب انگیزه-های درونی یا بیرونی، در خودآگاه آدمی پدیدار می‌شوند و به عبارت دیگر، خود را به خودآگاه می‌شناسانند. به طور کلی، کهن‌الگوها همان مظاهر و تجلیات نمونه‌وار و عام روان آدمی هستند.» (جونز و همکاران، ۱۳۶۶: ۳۳۹) و قرار گرفتن فرد در شرایط گوناگون، باعث ظهور آن کهن‌الگو و اثرگذاری آن بر رفتار، اندیشه و گفتار وی می‌گردد. به تعبیر دیگر، این سرنمون‌های ازلی همواره در تار و پود وجود آدمی حضور نامحسوس دارند و گاهی بارقه‌هایی از آن‌ها از سوی فرد حس و درک می‌شود، ولی زمانی به طور کامل تحقق پیدا می‌کند که یا آن فرد از جزئیات کهن‌الگوی مورد نظر آگاه باشد و چهارچوب‌های آن را بداند، یا در شرایطی ویژه قرار بگیرد و خواسته و ناخواسته

زمینه‌ساز تجلی این مادرهای مثالی شود. آرکی تایپ یا کهن‌الگو «اصطلاح یونگ برای نمادهایی [است] که توسط افراد به کار می‌رود تا تجربه جمعی نژاد انسان را بیان کنند» (یونگ، ۱۳۸۵: ۱۳۹) که نام‌های دیگری چون: مادر مثالی، صورت ازلی و کهن‌نمونه دارد. مادر مثالی در صور مختلف نامتناهی تجلی می‌کند که عبارتند از: مادر واقعی، مادر بزرگ، نامادری و هر زنی که خویشی و ارتباطی با او برقرار شده و به مفهوم مجازی دارای معنای مادر است. همه این مظاهر ممکن است دارای معنایی مثبت یا منفی باشند. (ر.ک: یونگ، ۱۳۹۰ الف: ۲۳-۲۲)

کهن‌الگوی آنیما: روان زنانه تجسم تمام تمایلات روانی زنانه در روح مرد است. مانند احساسات و حالات عاطفی مبهم، حدس‌های پیشگویانه، پذیرا بودن امور غیرمنطقی، قابلیت عشق شخصی، احساس خوشایند نسبت به طبیعت و رابطه او با ضمیر ناخودآگاه. (ر.ک: فرانتس، ۱۳۵۲: ۲۸۰) آنیما کهن‌الگویی پارادوکسیکال است، به این معنا که نمودهای آن، گاهی بدیهی و ساده در شخصیت مردان به چشم می‌آیند و گاه، چنان پیچیده و چندلایه ظاهر می‌شوند که برای پی بردن به نفوذ و تأثیرگذاری آن، باید دقیق بود. «آنیما شاید عبارت از تعبیر روانی اقلیت ژن‌های ماده در بدن نر باشد. چیزی که این تعبیر را تقویت می‌کند این است که در تصاویر ناشی از ناخودآگاه زن این شکل ظاهر نمی‌شود، ولی قرینه آن شکل ... وجود دارد، هرچند این قرینه تصویر زن نیست، بلکه تصویر مرد است». (یونگ، ۱۳۹۰ ب: ۳۰) کهن‌الگوی آنیما این امکان را برای مردان ایجاد می‌کند تا بتوانند در برهه‌هایی از زندگی خود، گوشه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی زنانه را تجربه کنند و با جنس مخالف، هم‌ذات‌پنداری نمایند. به سخن دیگر، آنیما موجب می‌شود که مردان کنش‌ها و واکنش‌های مطلوب یا منفی زنانه را در سطوح روحی و جسمانی تجربه کنند.

آنیما به عنوان صورت مثالی تعدیل‌کننده رفتار، از حداکثر نفوذ برخوردار است. (ر.ک: یونگ، ۱۳۷۱: ۴۰۴) این بزرگ‌بانوی روح مرد که در ضرب‌المثل آلمانی به حوا معروف است، درون هر مردی دیده می‌شود. (ر.ک: گورین و دیگران، ۱۳۷۰: ۱۹۶) یونگ ضمن کشف جنبه‌های مثبت آنیما، «دریافت که در واقع، این آنیماست که سبب ارتباط بین تصاویر ناخودآگاه با ضمیر خودآگاه یک مرد می‌شود. یونگ هرگاه که از لحاظ احساسی و عاطفی پریشان می‌شد، با آنیمای خود به پرسش و پاسخ می‌پرداخت. یونگ دریافت که اندکی بعد از این پرسش و پاسخ، این

آشفتنگی پایان می‌پذیرد». (اسنودن، ۱۳۹۲: ۱۳۶) آنیما تأثیرات آشکاری در رفتار و روحیه مرد دارد و موجب ایجاد تحولات معنی‌داری در «خود» می‌شود. در مجموع، مهم‌ترین کارکردهای این عنصر عبارتند از: «سویه‌های غریزی و زیستی آنیما؛ آمیزه‌ای از سویه‌های جنسی و سطوح جمالین و شاعرانه آنیما؛ زنی که عشق را تا مرحله اعتلای روح بالا می‌برد؛ خردی ملکوتی که در نهایت پیراستگی تجلی می‌کند». (یاوری، ۱۳۷۴: ۱۲۰) در این دسته‌بندی، آنیما هم‌تراز با عاطفه و خرد آورده شده است. بنابراین، گستره تأثیرات مطلوبی که این سرنمون ازلی بر شخصیت مرد می‌گذارد، وسیع و قابل توجه است، به طوری که «برای یک مرد، رابطه با آنیمای خود، شفافبخش بوده و سبب ایجاد تعادل در روان او می‌شود. آنیما یک زن خاص نیست، بلکه مشتمل بر همه تصاویر آباء و اجدادی است که بیانگر تأثیر و زنانگی است». (اسنودن، ۱۳۹۲: ۱۳۷-۱۳۶) بنابراین، همه عناصری که در حوزه جنسیت و فراتر از آن تعریف می‌شوند و به نوعی با شاخصه‌های زنانه مانند باروری، زندگی‌بخشی، ظرافت، خشم لحظه‌ای و ... مرتبط هستند، ذیل مجموعه آنیما تعریف می‌شوند.

۲. بحث اصلی

بازخوانی روایت‌های بیغمی درباره فیروزشاه نشان می‌دهد که مقوله عشق در طالع او دیده شده است. از همان ابتدای داستان، راوی بیان می‌دارد که عشق بخشی محوری از زندگی پرافت و خیز شاهزاده ایرانی است و در تعالی شخصیتی او آثار مطلوبی دارد. تلاش راوی بر این اصل استوار است که به مخاطبان خود بگوید، فیروزشاه در عین حال که شخصیتی رزمی، حماسی و پهلوانی دارد، جنبه دیگری را هم می‌توان برای او قائل و متصور شد و آن، حضوری پویا و کنش‌مند در فرآیند عشق‌ورزی است. فیروزشاه در نبردهای گوناگون حاضر می‌شود و دشمنان خود را یکی پس از دیگری از پیش روی برمی‌دارد، ولی با وجود همه این دلآوری‌ها، عشق را سرمایه اصلی زندگی و دلیل غایی کمال معنوی خویش می‌داند. یونگ نیز، باور دارد که «وحدت روحی تنها با جوهر عشق متحقق می‌شود؛ زیرا فقط در آن صورت است که شخص حاضر می‌شود به هر خطری تن دردهد». (سرانو، ۱۳۶۲: ۱۲۵) اگرچه کیفیت عشق در داراب‌نامه از نوع زمینی است و

در چهارچوب عشق‌های عرفانی نمی‌گنجد، ولی با توجه به نشانه‌های اسطوره‌ای و کهن‌نمونه‌ای که در روایت‌ها دیده می‌شود، می‌توان آن را عشقی پویا و قابل تأمل دانست. فیروزشاه عشق را واسطه‌ای برای رشد و نضج خود می‌داند و برای دست‌یافتن به آن، از مرزهای وجودی خویش دور می‌شود و پای در معرکه سفر می‌گذارد.

در روان‌شناسی یونگی، مقوله سفر، نشانه و نمودی از کنشگری روح برای رسیدن به فردیت است. «یکی از متداول‌ترین نشانه‌های این فعالیت، رؤیا با موضوع مسافر یا زائر تنهاست که به نحوی به سفری روحانی همانند است و سفری است که حکایت از رهایی و تسلیم دارد». (یونگ، ۱۳۷۳: ۹۶) فیروزشاه در سفر به ظاهر حماسی خود، با چالش‌های درونی هم، مبارزه می‌کند و به تدریج، با پشت‌سر گذاشتن موانع روحی و جسمانی گوناگون، آماده‌ی وصلت با معشوقه‌اش می‌شود و در نهایت، به خواسته و آرزوی حقیقی خود می‌رسد. این خواسته در سطح ابتدایی، پیوند با عین‌الهیات و در سطح نمادین و تمثیلی، بهره‌مندی از وحدت وجودی و صلح درونی است. فیروزشاه در توصیف چرایی و کیفیت سفر خود، خطاب به عین‌الهیات می‌گوید که «سر در غربت نهاده است و از برای مطلوب خود، ترک پدر و مادر کرده و ترک ملک و پادشاهی کرده، گرد جهان می‌گردد و مطلوب خود را می‌طلبد». (بیغمی، ۱۳۳۹: ۱۵۰) مطلوبی که از جانب خدا و به اراده شاهزاده در مسیر زندگی‌اش قرار گرفته است تا حیات دوباره‌ای برایش پدید آورد. بیغمی در بخش دیگری از داستان، براعت استهلال‌وار، از زبان یکی از شخصیت‌ها، درباره شاهزاده می‌گوید که «این کودک، عظیم دولتمند و شجاع و مبرز باشد، اما زود عاشق شود که طالع در پنجم دیدم و پنجم، طالع زهره یافتم. او را سفری عظیم پیش آید و از برای عشق و محبت، سفری در کودکی کند و مدتی در آن سفر بماند، اما مقصود خود به دست آرد و عالم بگیرد». (همان: ۹) فیروزشاه نیز، ضمن اشاره به این مهم، بیان می‌دارد که «اگر او (عین‌الهیات) نصیب من نمی‌بود، خدای تعالی او را در خواب به من نمی‌نمود». (همان: ۱۵۱) بنابراین، بن‌مایه تحولات مبتنی بر عشق را در داراب‌نامه نمی‌توان صرفاً زمینی و مادی دانست، چنانکه صراحتاً بر ابعاد مینوی آن نیز، تأکید شده است. پس از تبیین محوریت مقوله عشق در کلیت این اثر، در ادامه، مهم‌ترین نموده‌های آنیمایی پیوندهای عاشقانه میان فیروزشاه و عین‌الهیات که منجر به بروز تحولات شناختی عمیقی در دو

شخصیت شده است، بررسی می‌گردد. برای تحقق این منظور، تحلیل‌ها ذیل چهار عنوان: «رسیدن عاشق به فردیت»، «ازلیت معشوق»، «تجلی معشوق در خواب و رؤیا» و «نمودهای منفی معشوقه» بیان شده است.

۱-۲. رسیدن عاشق به فردیت

یونگ و تحلیل‌گران آراء او باور دارند که آنیما نقشی محوری در رسیدن مرد به کمال شخصیتی دارد، به طوری که اگر فردی قادر به برقراری ارتباط دوسویه درست با این سرنمون ازلی باشد و از موهبت‌های آن، در راه درست و بایسته استفاده کند، بی‌تردید راه را از بیراهه تشخیص خواهد داد و پس از طی مراحل سهل و صعب گوناگون، به شناختی ژرف و معرفتی غنی دست پیدا می‌کند که گستره آن، شامل آدمی، خداوند و جهان اطراف است. «هر وقت که ذهن منطقی مرد از تشخیص حقایقی که در ناخودآگاهی مخفی هستند، ناتوان باشد، روان زنانه به او کمک می‌کند که آن‌ها را بیرون بیاورد، حتی نقشی که روان زنانه در تطبیق ذهن مرد با ارزش‌های درونی ایفا می‌کند و بدان وسیله راه را به زوایای عمیق‌تر می‌گشاید، حیاتی‌تر است». (فرانتس، ۱۳۵۲: ۲۸۶) به تعبیر دیگر، آنیما بیش مرد را از توجه به مسائل سطحی و ظاهری به سوی موضوعات مهم و تأثیرگذار سوق می‌دهد و در فرآیند بازاندیشی نسبت به مفاهیم و مقولات تعریف‌شده، به او یاری می‌رساند و بسترهای لازم را برای تفکرات نوین و البته مطلوب، فراهم می‌آورد. از نگاه یونگ، «لازمه خوشبختی، همان نرینگی و مادینگی در روان آدمی است. ضمیر باطن خیال‌پرداز، در غایت شکفتگی، دوگانه می‌شود. این دو اصل، همان‌گونه در درون ما به هم نزدیک هستند که در جهان بیرون». (باشلار، ۱۳۶۴: ۱۲۶) طبق این تعریف، آنچه زمینه‌ساز رسیدن به سعادت می‌شود، تلفیقی از ویژگی‌های زنانه و مردانه است. یک مرد زمانی به کمال و فردیت دست پیدا می‌کند که کاستی‌های زنانه شخصیت خود را با کشف ظرفیت‌های آنیمایی خود و به‌کارگیری ظرفیت‌های آن، رفع کند. از دید روان‌شناسان یونگی، «آنیما عامل زنده در انسان است که حیاتی مستقل داشته و خود، حیات‌آفرین است». (گورین و همکاران، ۱۳۷۰: ۱۹۶) آنیما به ویژه از جنبه مثبتش می‌تواند

الهام آفرین باشد، چنانکه بئاتریس (Beatrice) به صورت فرشته بر دانته متجلی می‌شود و او را با خود به سیر در بهشت می‌برد. (ر.ک: فوردهام، ۱۳۷۴: ۹۹)

در حکایت‌های مربوط به فیروزشاه، برجسته‌ترین نمود آنیما، به فردیت رساندن شاهزاده جوان ایرانی است. معشوقه فیروزشاه، عین‌الحیات نام دارد و آن‌طور که از نام آن برمی‌آید، در زندگی شاهزاده جوان حاضر می‌شود تا مسیر حیاتش را دگرگون کرده و شخصیت وی را به سوی تعالی و صعود روحانی هدایت کند. در ارتباط با مؤلفه‌های آنیمایی عین‌الحیات، باید یادآور شد که از دید یونگ، «هر زنی که اهمیت یا قدرتی غیرعادی بدو نسبت داده باشند، احتمالاً نمادی از آنیماست». (گورین و همکاران، ۱۳۷۰: ۱۹۷) بر این پایه، رسیدن فیروزشاه به پادشاهی، نمودی از کمال معنوی و فردیت اوست که در سایه تلاش‌های بی‌شمار در راه وصال عین‌الحیات به دست آمده است. بیغمی هم به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید: «این کودک، عظیم رونده و عیارپیشه بوده باشد و بسیار کارهای بزرگ از دست این کودک برآید و در آخر عمر، او را سفری واقع شود که در آن سفر، به مقامی رود که هرگز آدمی زاد در آن موضع نرسیده باشد و در آن موضع پادشاه شود و در آن پادشاهی بماند.» (بیغمی، ۱۳۳۹، ج ۱: ۱۳) در تبیین قدرت انگیزشی فیروزشاه از ابتدای روایت، باید گفت که روان‌شناسان یونگی معتقدند «در آغاز مسیر خودیابی یا کشف خویشتن، دو کار لازم است: نخست باید بیاموزیم که به موقعیت خود، به تجربیات، افکار، احساسات و اعمال خویش توجه کنیم. ثانیاً باید به دنبال الگوها، ساختارها و مفاهیم پنهانی به جستجو پردازیم». (دانیلز، ۱۳۷۲: ۱۳) اگرچه فیروزشاه به دنبال یافتن الگوهای پنهان ناخودآگاهش نبود، ولی هنگامی که نشانه‌هایی از آن را درک نمود، با آن ارتباط برقرار کرد و با پیگیری‌های مکرر این علایم و کوششی حماسی به هدف غایی خود رسید.

هنگامی که فیروزشاه توصیفات عین‌الحیات را از بازرگانی به نام سیاوش می‌شنود، بیش از پیش به این باور می‌رسد که این دختر، همان فردی است که در خواب دیده و کامل‌کننده وجود اوست: «چون این کلمات بشنید، دلش در لرزش درآمد. گفت که نامش چیست؟ گفت: دو نام دارد. آنچه خلق می‌گویند شاه خوبان نام دارد، اما آنچه پدر و مادر می‌خوانندش عین‌الحیات می‌گویندش. آنگه بسیار از جمال و کمال او بگفت. فیروزشاه روی به طیطوس حکیم کرد و گفت:

ای حکیم، یافتیم آنچه می طلبیدیم ... مگر خدای تعالی این دختر را روزی ما کرده است که در خواب با ما نمودند و از عالم غیب، خدای تعالی سیاوش را فرستاد که آنچه ما در خواب دیدیم، به ما گفت. اکنون در پی کار باشید که وصل او نصیب ما شود». (بیغمی، ۱۳۳۹، ج ۱: ۲۱) گفتمانی که بیغمی در این عبارت‌ها طرح می‌کند، برآمده از بافت فرهنگی و دینی جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند. به این معنا که سعی می‌کند با بیان صبغه‌ای الهی و معنوی برای این تحول عاشقانه، بر ارزش کنشگری‌های فیروزشاه بیفزاید و از همان آغاز، نشان دهد که فرجام این عشق‌ورزی منجر به نتایج مطلوبی خواهد شد. فیروزشاه نیز، با یادآوری اراده‌ی خداوند، به اطرافیان خود یادآور شود که جرقه‌ی اصلی این عشق‌ورزی ریشه در عالم معنویات دارد و او تنها به واسطه‌ی کشتش‌های نفسانی و جسمانی به عین‌الحیات، دل نباخته است. به تعبیر دیگر، پیوند عاطفی ایجادشده میان شاهزاده و شاهدخت، ریشه‌ای مینوی دارد که در قالب عشق زمینی نمود پیدا کرده و متبلور شده است. جملاتی که بیغمی از زبان فیروزشاه بازگو می‌کند، برای تبیین این مطلب است که عشق تشریح‌شده در داراب‌نامه، اگرچه روساخت و محرک‌های جسمانی و انسانی دارد، ولی منجر به نتایجی معرفتی و شناختی می‌گردد.

رسیدن به فردیت، امری دشوار و طاقت‌فرساست. این مقوله در داراب‌نامه به صورت عینی و مشهود به تصویر کشیده شده است. نخستین ضربه‌ای که به فیروزشاه در مسیر رسیدن به عین‌الحیات وارد می‌آید، زمانی است که با برادرش، فرخ‌زاد به کاروانی می‌رسند و از ایشان درخواست طعام می‌کنند. آن‌ها بدون عاقبت‌اندیشی و تیزبینی، فریفته‌ی اهل کاروان شده و با خوردن غذای آن‌ها بی‌هوش و در نهایت، اسیر می‌شوند. (ر.ک: همان: ۲۷) در این شرایط، فیروزشاه می‌آموزد که اعتماد کردن به همه، شایسته نیست و پیوسته نتایج مطلوبی به همراه ندارد. همچنین، در نگاه کلان تمثیلی، این موضوع تبیین شده است که شکم‌پروری و تأمین نیازهای زیستی اولیه بدون پشتوانه‌ی عقلی، امری مذموم محسوب می‌شود. چالش دیگر، جنگ‌های فیروزشاه با کشمیریان است که در جریان آن، کمک شایانی به پیروزی شاه‌سرور، پدر عین‌الحیات می‌کند و این‌گونه به این وصلت نزدیک‌تر می‌شود. قابلیت‌های جسمانی و قدرت جنگاوری فیروزشاه در این نبردها آزموده شده و در معرض دید و قضاوت شاه یمن قرار می‌گیرد و از سوی دیگر، اقدامات سیاوش باعث می‌شود

که عین‌الهیات، دل‌بسته چهره‌ای شود که توسط سیاوش درون باغ قصر نهاده شده است. همه این عوامل، زمینه‌ساز جلب توجه پدر و دختر، و رسیدن شاهزاده ایرانی به معشوقه خود می‌شود. در ژرفای این تحولات و رویدادهای بیرونی، نوعی دگرذیسی‌های درونی نهفته شده است. به این معنا که جنگ‌های زنجیرواری که فیروزشاه از سر می‌گذرانند، به عنوان سنج‌های بایسته قابلیت‌های درونی و بیرونی او را برملا می‌سازد. ای بسا، اگر عشق به عین‌الهیات و شور آنیمایی فیروزشاه نبود، این پهلوان خوش‌گذران و عیاش، هرگز راهی چنین سفر پرمخاطره‌ای نمی‌شد و توانایی‌های او مغفول و نامکشوف باقی می‌ماند. بنابراین، سفری که بر پایه عشق آنیمایی شکل می‌گیرد، زمینه‌ساز تحولاتی ژرف در شخصیت فیروزشاه می‌شود که نمودی عینی و درونی دارد. شاهزاده جوان که از روی نشانه‌ها دریافته بود عین‌الهیات دختر شاه‌سرور است، پس از فروکش کردن التهاب‌های ناشی از ستیز، نخستین هدف خود را دیدار با او قرار می‌دهد. شاهزاده جوان به دنبال بهانه‌ای است تا راهی قصر شاه یمن شود و در آنجا به دیدار معشوقه‌اش نائل شود. دلیل این اشتیاق، آثار مطلوب روحی و جسمانی‌ای است که شاهزاده انتظار دارد: «فیروزشاه گفت که ای پدر بزرگوار، مصلحت روزگار در آنست که حالیا من غلام تو باشم که ایمن توانم بودن. باشد که خدای تعالی توفیق رفیق کند که من این دختر را از دور یا نزدیک ببینم که آنچه در ایران در خواب دیدم، این همانست یا نه؟» (همان: ۱۱۴)

برخلاف توصیفات عرفانی از عشق معنوی، در داراب‌نامه شاهد به تصویر کشیده‌شدن عشقی زمینی با کیفیتی قابل قبول و سودمند هستیم. به عبارت دیگر، بیغمی در روایت خود از عشقی زمینی و بیناانسانی سخن می‌گوید که برخلاف باور رایج، موجب ترقی و پیشرفت در سطوح زیستی و مینوی می‌شود و دو سوی ارتباط یا دست‌کم یکی از آنها را به کمال می‌رساند. در ماجرای میان فیروزشاه و عین‌الهیات، هر دو طرف رابطه، هنگام وصال به آرامش درونی و ثبات فکری می‌رسند و با علاقه‌ای قلبی با هم ازدواج می‌کنند: «[فیروزشاه] گفت: این حقیر فقیر سرگشته، محب و آرزومند توأم ... اگر به غلامی قبول می‌کنی، تا کمر خدمت بر میان بندم، جان کمروار در میان بندم. عین‌الهیات گفت: ای شاهزاده خوش آمدی و صفا و نور آوردی! اکنون هیچ غم مخور و اندوه مبر که همه کاری برحسب مراد تو خواهد بودن». (همان: ۱۵۲) فیروزشاه، تعالی

معنوی یا سقوط اخلاقی خود را در گرو بودن یا نبودن عین الحیات می‌داند و با بیانی خواهشمندانه به معشوقه‌اش می‌گوید: «زینهار که مرا فراموش نکنی. من غریب سرگشته به غیر از تو کسی دیگر ندارم، امید کلی من به جانب توست». (همان: ۱۵۳) این رویکرد، مؤید آراء یونگ است که عقیده دارد، «روند خودشناسی و نیل به وحدت [درونی] در گرو همکاری آنیماست.» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۲۳۴) به تعبیر دیگر، انسان نرینه دارای ابعادی نامکشوف در وجود خود است که در صورت عدم ظهور آنیما (بعد مادینه جنس مذکر) تجلی پیدا نمی‌کند و پیوسته، مغفول می‌ماند. فیروزشاه با یافتن این بخش پنهان و تلاش برای رسیدن به آن، اینک در مرحله وصال قرار می‌گیرد و به این دلیل که ابتدای مسیر پیوند قرار دارد، هنوز از این ثبات اطمینان ندارد. در نتیجه، ملتمسانه از عین-الاحیات می‌خواهد که او را از یاد نبرد؛ چراکه فراق و جدایی میان این دو، به معنای بروز اختلال در فرآیند شناختی شاهزاده جوان خواهد بود. چنان‌که فیروزشاه پس از تثبیت پیوندش با عین-الاحیات به شاهی آرمانی و نیکوخصال بدل می‌شود و رعیت نیز، در دوران حکمرانی او در آسودگی بسر می‌برند. بیغمی، با بیانی غیرمستقیم به این اصلی کهن‌الگویی اشاره می‌کند که یکی از عوامل مهم در رسیدن شاهزاده به این میزان از شعور در امر پادشاهی، نقش مکمل عین‌الاحیات (آنیمای) است. در این روایت، «صحبت از یک نجات‌دهنده است که از آسمان فرومی‌آید، بلکه از اعماق، یعنی از میان آنچه در زیر ذهن خودآگاه نهفته است، برمی‌خیزد.» (یونگ، ۱۳۹۰: ۱۸۶) عین‌الاحیات که می‌توان آن را نمود عینی کمال‌طلبی فیروزشاه دانست، از قعر ناخودآگاه او به سطح می‌آید و در عالم خواب ظاهر می‌شود و با ایجاد تغییرات مطلوب بنیادی در رونده (شاهزاده)، او را در مسیر صحیح شناختی قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، شاهدخت یمنی، تجسم و تبلور انسانی آمال و آرزوهای نرینه برای دستیابی به فردیت به شمار می‌رود.

۲-۲. ازلیت معشوق

اگر بپذیریم که آرکی‌تایپ‌ها مقوله‌ای برآمده از ناخودآگاه جمعی هستند و عمری به درازای نوع بشر دارند («و موجودیتشان از شکل‌گیری مغز و ذهن انسان در طول تاریخ ناشی شده است» (بیلسکر، ۱۳۸۷: ۶۰)، می‌توان آنیما را پدیده‌ای ازلی و ابدی دانست که مرزها و قاموس‌های

تعریف شده زمانی و مکانی برای محدود کردن آن رنگ می‌بازند. به تعبیر دیگر، با توجه به قابلیت‌های آنیما از زمان دقیق نهاده شدن این سرنمون در وجود انسان بی‌خبر هستیم. با این حال، آنچه قطعی به نظر می‌رسد، این است که «هر مردی در خود، تصویر ازلی زنی را دارد. این تصویر اساساً ناخودآگاه است. عاملی موروثی است از اصلی ازلی که در جان‌مایه هر مردی مستتر است.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۵۴) البته، این شرایط تنها منحصر به مردان نمی‌شود و در زنان نیز، نشانه‌های ازلی آنیموس به وضوح وجود دارد. دلیل نمود قطب وجودی مخالف در جنس مرد و زن، به ارتباط میان فردیت نرینه و مادینه و حضور در کنار هم بازمی‌گردد.

آنیما گنجینه‌ای از تمام تجربیات اجدادی زنان و پدیده‌ای باستانی محسوب می‌شود که حتی امروزه نیز، تابع راه و رسم بشریت ابتدایی بوده (ر.ک: مورنو، ۱۳۹۲: ۶۱) و ماهیت بدوی خود را حفظ کرده است، به ویژه زمانی که شاهد تجلی ابعاد منفی و همراه با خشونت آنیما در شخصیت مردان هستیم. در داراب‌نامه، بیغمی در قالب تبیین یک رسم معمول، یعنی خواستگاری بزرگان و محتشمان از دختر پادشاه سرزمین دیگر، به این نکته مهم کهن‌الگویی اشاره می‌کند و می‌گوید که عین‌الحیات آوازه‌ای جهانی دارد و همه شاهزادگان روزگار از اکناف و اطراف جهان، خواستار او هستند. این نشانه‌ها در سطح نمادین و تمثیلی، به عنوان فرازمانی و فرامکانی بودن شخصیت، تعبیر می‌شوند. به این معنا که وقتی از چشمه حیات‌بخش (معنای واژگانی عین‌الحیات) و خواستاری همه محتشمان و برجستگان سخن به میان می‌آید، شاهد تلاش عمومی نوع بشر فارغ از مرزهای جغرافیایی برای رسیدن به کمال هستیم. عین‌الحیات به لحاظ جسمانی و رفتاری، سرآمد زنان است و همگان او را در غایت کمال می‌دانند. بنابراین، سیل عاشقان او از سرزمین‌های گوناگون، به منزله علاقه نوع بشر به تعالی است: «عین‌الحیات خیلی عاشقان داشت. اول کسی که دعوی محبت وی کرد، شاهزاده ملک کشمیر، پسر شاه بهرام بود ... رسول مصر از پیش ولید بن خالد و از پیش ربیعای قیصر هم، به طلب این دختر آمده بودند.» (بیغمی، ۱۳۳۹، ج ۱: ۴-۸۳)

بیغمی اشاره می‌کند که پیوند میان فیروزشاه و عین‌الحیات صبغه‌ای ازلی دارد و در محدوده زمان و مکان نمی‌گنجد. «آنیما [نیز] عنصری است پیشین و ماقبل تجربی که در پس همه احوالات، واکنش‌ها، انگیزه‌ها، کشش‌ها و همه آن چیزهایی نهفته است که در زندگی روانی به خودی خود،

روی می دهند». (مورنو، ۱۳۹۲: ۶۵) آنیما از کیفیتی بی‌زمان برخوردار است و در پشت سر خود، اشاره‌ای ضمنی از سال‌ها تجربه دارد. (ر.ک: فوردهام، ۱۳۷۴: ۵۷) توصیفات بیغمی، مبین تداوم ویژگی‌های آنیمایی در وجود شاهزاده جوان است. آنیما که خود را به صورت معشوقه در وجود فیروزشاه متجلی کرده، از همان ابتدا بخشی از شخصیت و وجود وی بوده و این دنیا جلوه‌گاه این عشق اسطوره‌ای و ازلی شده است. این دو عاشق و معشوق که به تعبیر یونگ، آنیما و آنیموس وجود یکدیگرند، اگرچه به دلیل ظرفیت‌های محدود و سستی‌های این جهان، مدتی از هم دور بوده‌اند، ولی به واسطه قابلیت‌های نامحدود عالم معنا به هم نزدیک شده‌اند و هر جا نشانه‌ای - هرچند ناچیز - از خود ببینند، نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند. واکنشی که ماهیت آن ریشه در جهان ارواح و ماوراء دارد و عمری به درازای ازلیت دارد: «[عین‌الحیات] چون خبر فیروزشاه بشنید ... اثر عشق و محبت فیروزشاه در دلش بجنید و اثری کرد. چون در روز اول در عالم بالا روح او با روح فیروزشاه آشنایی بود، در این عالم به ظهور رسید». (بیغمی، ۱۳۳۹، ج ۱: ۱۲۶) این جملات مشخص می‌کند که عشق میان این دو شخصیت، کیفیتی اسطوره‌ای دارد و در مباحث پیرامون اسطوره‌شناسی، یکی از مسائل مهم، بی‌زمانی و بی‌مکانی این پدیده است. عشق فیروزشاه و عین‌الحیات که از روز نخست خلقت در وجودشان جریان داشته، به جهان زیرین منتقل شده و در قالب خواب و رؤیا، محلی برای ظهور عینی پیدا کرده است. این عشق، از پس تاریخ، زمان و ... (عناصر محدود) آمده و تا به همیشه جریان خواهد داشت.

۲-۳. تجلی معشوق در خواب و رؤیا

در روان‌شناسی فروید و یونگ، توجه ویژه‌ای به قابلیت‌های ارتباطی خواب و رؤیا شده است. در این حالت، آدمی پیام‌ها و نشانه‌هایی را دریافت می‌کند که امکان رسیدن به آن در بیداری وجود ندارد. «رویدادهای فیزیکی و روانی دو جنبه از یک واقعیت هستند و ممکن است همزمان با تصورات انسان درباره یک شیء یا واقعه، همان تصور در عالم خارج عینیت پیدا کند. پس، چه بسا انسان رؤیایی را ببیند و مطابق با همان رؤیا، اتفاقاتی در عالم خارج برایش رخ دهد». (Jung, ۱۹۶۹: ۴۸۳) غالباً رؤیاها ساختمان معین و معطوف به هدف دارند که خود، نشانه یک فکر یا قصد نهفته

است، هرچند که به طور کلی این قصد به فوریت قابل درک نیست. (ر.ک: یونگ، ۱۳۵۲: ۳۵) بنابراین، یونگ حوادثی را که در خواب روی می‌دهد، کاملاً جدی می‌شمارد و بر اساس آن، به تحلیل ویژگی‌های روانی افراد می‌پردازد. خواب‌ها دنیایی پر رمز و راز هستند که شمه‌ای از واقعیات را برای آدمی بازنمایی می‌کنند و راه را به او نشان می‌دهند.

در داراب‌نامه، عین‌الحیات، آنیمای مورد نظر یونگ است که در عالم خواب بر فیروزشاه تجلی پیدا می‌کند و با توصیه‌های رمزگونه معنوی خود، شاهزاده جوان را برای رسیدن به کمال و معرفت به تکاپو می‌اندازد و انگیزه‌های اولیه را برای آغاز سفری شناختی در او به وجود می‌آورد. «رؤیاها با زبانی مجازی، یعنی به گونه تصاویری عاطفی و ملموس، اندیشه‌ها، دآوری‌ها، دیدگاه‌ها، دستورات و گرایش‌هایی را به ما انتقال می‌دهند». (یونگ، ۱۳۸۵: ۵۲) عین‌الحیات، همان «روح مؤنث مرد [است که از دید یونگ، گاهی] در مقام راهنمای روحانی عمل می‌کند.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۵۸) چنان‌که شاهدخت یمنی هم، با روشن کردن آتش عشق در نهاد فیروزشاه، از او شخصیتی دیگر می‌سازد و مسیر زندگی او را کاملاً دگرگون می‌کند. به تعبیر دیگر، عین‌الحیات در عالم رؤیا چهره می‌نماید و با شاهزاده جوان سخن می‌گوید و پس از ترغیب او، برای مدتی مشخص، از دیده‌ها دور می‌شود. دلیل این رفتار، ایجاد انگیزه و پویای فکری و رفتاری در فیروزشاه بود که با موفقیت انجام پذیرفت. اینک، نوبت فیروزشاه است تا پای را از عالم خواب و رؤیا فراتر بگذارد و به دست‌آوردن شایستگی‌های جسمانی و معنوی، حضور در کنار عین‌الحیات را تجربه کند و از چشمه‌سار جوشان معرفت و شناخت او بهره‌مند شود. بیغمی، در باره اولین برخورد فیروزشاه و عین‌الحیات (آنیمای) می‌گوید: «شب‌های بهاری، فیروزشاه بر سریر حریری در خواب بود. از عالم غیب بدو چنان نمودند که شاهزاده در خواب چنان دید که در میان باغ جنت‌آباد در سیر بود. از ناگاه، صورت دختری در برابر فیروزشاه مشکّل شد که لعل خوش‌آب او از چشمه نوش آب حیوان را مدد می‌داد و نرگس نیم‌خوابش به غمزه از کمان ابروها جان‌ها خسته می‌کرد ... فیروزشاه در خواب چون آن حسن جمال و غایت کمال او مشاهده کرد، به صد دل و جان بر آن دلدار عاشق و نگران شد.» (بیغمی، ۱۳۳۹، ج ۱: ۱۵) جالب آن‌که، این دیدار در فصل بهار روی داده است. فصلی که نمادی از سرسبزی و حیات دوباره است و حضور فیروزشاه در باغ و رویارویی

با آنیمای معشوق در بازه زمانی، با نگاه تمثیلی به معنای آغاز نوزایی شخصیتی و تولدی دوباره برای اوست. بیغمی با بیانی نمادین و چندلایه، مخاطب را از تحولات معرفتی عظیمی که شخصیت اصلی حکایت تجربه خواهد کرد، آگاه می‌سازد. از دید راوی، عاشق شدن فیروزشاه بر عین-الهیات، امری موهوم و شیطانی و آلوده به هوس نیست، بلکه سیمای معشوقه (آنیمای) به خواست و اراده خداوند در وادی خواب به شاهزاده جوان نموده شده است: «تقدیر خدای تعالی چنان بود که این فیروزشاه شبی در باغ جنت‌آباد خوابی دید، صورتی بدو نمودند، بدان صورت عاشق شد، از خواب که بیدار شد، بر آن صورت عاشق شده بود. بسیار زحمت کشیدیم تا عاقبت معلوم کردیم که آن صورت عین‌الهیات بوده [است]». (همان: ۱۱۹) بنابراین، بیغمی صراحتاً کیفیت این عشق را -که در سطوح انسانی شکل گرفته است- دارای ماهیتی معرفتی و ارزشمند توصیف می‌کند. با تحلیل روایت بیغمی می‌توان به این نتیجه رسید که فیروزشاه صرفاً جهت اقلان نیازهای زیستی خود، راهی سفری صعب و پرخطر نشده و دوری از خانواده و وطن را تحمل نکرده است، بلکه دغدغه او، رسیدن به شخصیتی کامل و برتر بوده است. فیروزشاه می‌گوید: «این همه مشقت ایام و فراق مادر و پدر کشیدم، نمی‌دانم که به مراد برسم یا نرسم! فرخزاد گفت: ای شاهزاده هیچ غم مخور که به مراد خواهی رسیدن. اگر رنجی کشیدی، به گنجی خواهی رسیدن». (همان: ۱۲۰) رسیدن به این گنج، در واقع، کسب معرفت و شناخت راستین درباره خویشتن محسوب می‌شود.

۲-۴. نمودهای منفی معشوقه

آنیمای دو جنبه مطلوب و منفی دارد. یعنی ممکن است به دو صورت جلوه‌گر شود: ۱. آثار مطلوب رفتاری، فکری و گفتاری به ارمغان می‌آورد و فرد را از دید شناختی، متحول می‌کند. ۲. ابعاد منفی و مخرب آنیمای نمود می‌یابد و با اثرگذاری بر فرد، از او انسانی ناپایدار، خشن و غیرقابل پیش‌بینی می‌آفریند. «جلوه‌های فردی عنصر مادینه، به وسیله مادر شکل می‌گیرد و اگر مرد حس کند مادرش تأثیر منفی بر وی گذاشته است، عنصر مادینه وجودش به صورت خشم، ناتوانی و تردید بروز می‌کند». (یونگ، ۱۳۹۰ الف: ۲۷) آنیمای در وجه منفی، عنصری متلون، بوالهوس، کج-خلق، لجام‌گسیخته و احساساتی است و گاه، حس ششمی شیطانی دارد و بی‌رحم، بدخواه، ریاکار،

هرزه مرموز است. (ر.ک: فوردهام، ۱۳۷۴: ۵۵) بنابراین، عدم شناخت صحیح ظرفیت‌های مطلوب آنیما، فرد را به ورطه سقوط اخلاقی می‌کشاند و از او عنصری نامطلوب می‌سازد.

در داراب‌نامه، همه نشانه‌های ضعف و سستی جسمانی و روانی فیروزشاه در برابر آنیما پیش از دیدار با عین‌الحیات و در ابتدای سیر و سفر دیده می‌شود که دلیل آن، عدم رشد شخصیتی و بلوغ فکری شاهزاده است. او هنوز با ماهیت عشق کمال‌بخش آشنا نیست و به دلیل این کمبود معنوی، از انجام اقدامات منطقی عاجز است. شور و هیجانی که در شخصیت فیروزشاه نمود پیدا کرده، ناشی از ابعاد رقت‌انگیز و بی‌رحمانه آنیمای عشق است که جویندگان مبتدی را می‌آزارد و آن‌ها را دچار دردسر می‌کند. فیروزشاه، بازرگانی به نام سیاوش را نزد شاه یمن می‌فرستد تا از عین‌الحیات خواستگاری کند. در این مدت، عشق چنان او را تحت فشار قرار می‌دهد که دچار اضطراب و بیقراری می‌شود. این وضعیت، زندگی روزمره شاهزاده را دچار اختلال کرده و قدرت تصمیم‌گیری درست را از وی سلب نموده است: «فیروزشاه شب و روز در اندیشه سیاوش بود که کی بیاید؟ با خود گفت که سیاوش مرد تاجرست و شهر به شهر خواهد رفتن و در هر شهری، او را چند روز توقف خواهد بود. رفتن و آمدن او ایامی باید و مرا طاقت ده روز نیست. چون کنم؟ تا عاقبت، عشق بر فیروزشاه غلبه کرد. اختیار از او به کلی رفت، از قوت و صورت خود تنزل می‌کرد که حکما گفته‌اند: عشق را از عشقه گرفته‌اند و عشقه گیاهی است که بر درخت می‌پیچد، از بیخ تا کله درخت می‌پیچد تا عاقبت درخت را خشک می‌کند و عشق نیز، با تن و جان عاشق آن می‌کند که عشقه با درخت میوه‌دار». (بیغمی، ۱۳۳۹، ج ۱: ۲۲) توصیف بیغمی از عشق و معنای واژگانی آن، دقیقاً با مؤلفه‌های آنیمایی در وجه منفی تطابق دارد. اگر عشق و آنیما به درستی شناخته نشوند و جهت ارتقاء کیفیت نگرش و رفتار و اندیشه به کار نروند، آثار مخربی به بار می‌آورند و از پدیده‌هایی مطلوب و تعالی‌بخش به عنصری در تضاد با کمال و فردیت بدل می‌شوند. چنان‌که، فیروزشاه از نقطه ثبات فکری خود خارج شده و بی‌قراری‌های مکرر، روح و جسم او را با خطر مواجه کرده بود. از خلال گفتگوهای فیروزشاه و فرخزاد می‌توان به این موضوع پی برد: «فیروزشاه به بلای عشق گرفتار شده بود و هر روز، تغیر عظیم در بشره او پیدا می‌شد تا یک نوبت، فرخزاد ... آن ضعف و ملالت در بشره شاهزاده می‌دید. او را نصیحت کرد ... فیروزشاه گفت: ای برادر،

مرا دیگر طاقت عشق نماند! تا سیاوش را رفتن و آمدن، عجب اگر از من اثری مانده باشد که شب و روز به غیر از این اندیشه هیچ اندیشهٔ دیگر ندارم. خواب به هیچ وجهی نیست به غیر از سرد و گرم که از سینهٔ پردرد می‌کشم.» (همان: ۲۲-۲۳)

فیروزشاه در مسیر رسیدن به عین‌الحیات، از همان ابتدای سفر، سختی‌های بسیاری را تاب آورد و با موانع درونی و بیرونی متعددی مبارزه کرد تا به هدف خود نائل آید. این دشواری‌ها می‌تواند از جانب آنیما صادر شود تا میزان و کیفیت عشقی که عاشق بدان دچار شده است، سنجیده شود و عیار گسترهٔ معرفتی و شناختی او آشکار گردد. فیروزشاه در شرف رسیدن به عین‌الحیات، ناگاه از سوی گروهی از زنگیان (نمادی از شرارت‌های نفسانی شاهزاده) محاصره می‌شود و مورد سوءقصد قرار می‌گیرد، اما با درایت در جنگاوری (نمادی از خودمراقبتی پهلوان ایرانی) از این مهلکه جان سالم به در می‌برد و به معنای نمادین، در آستانهٔ فردیت و شکوفایی نهایی قرار می‌گیرد. راوی می‌گوید: «فیروزشاه چون آتش که در نیستان افتد، در آن زنگیان افتاد و به یک لحظه بیست سوار بر زمین زد ... راوی گوید که فیروزشاه تیغ تیز در آن زنگیان نهاد و صد سواران از آن کافران بر خاک انداخت.» (همان: ۱۱۶) شکست‌ناپذیری فیروزشاه در غالب نبردهایی که در مسیر رسیدن به عین‌الحیات (فردیت) از سر گذرانده، در وجه نمادین، بیانگر منکوب کردن نفس اماره است. روایت بیغمی نشان می‌دهد که شاهزادهٔ جوان با قرار گرفتن در مسیر جهاد اصغر، گامی استوار برای رسیدن به جهاد اکبر برداشته و در نهایت، فردیت (وزارت و پادشاهی) را تجربه کرده و به حاکمی با صفات پسندیده بدل شده است.

نتیجه‌گیری

در این تحقیق، شخصیت فیروزشاه و عین‌الحیات در داراب‌نامه بیغمی با رویکرد به مؤلفه‌های کهن‌الگوی آنیما بررسی و کاویده شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که این سرنمون ازلی چهار نمود اصلی در اثر مذکور داشته که عبارت است از: «رسیدن عاشق به فردیت»، «ازلیت معشوق»، «تجلی معشوق در خواب و رؤیا» و «نمودهای منفی معشوقه». رسیدن فیروزشاه به پادشاهی عالم و شکست دادن دشمنان، نشانه و تمثیلی از کمال معنوی اوست. بیغمی با این توصیفات بیان می‌دارد که عشق‌ورزیدن تأثیرات شگرف مطلوبی بر آدمی می‌گذارد و افزون بر توانایی‌های جسمانی، قابلیت‌های روحی او را نیز، ارتقاء می‌بخشد. فیروزشاه با خارج شدن از نقطه امن خود و سفر به مکان‌های ناشناخته، در واقع، بخش‌های نامکشوف دنیای درون خود را با دستیاری عشق (آنیما) کشف و فتح کرد و نسبت به ارزش‌های انسانی خویش آگاهی جامعی به دست آورد. بنابراین، در این سفر حماسی و رزمی، نشانه‌های تحولات معنوی و شخصیتی نیز، به روشنی دیده می‌شود. همراهی مسائل عاطفی و حماسی در داراب‌نامه، یکی از برجسته‌ترین وجوه سبک نویسندگی بیغمی است که آن را از متون منثور عامیانه دیگر متمایز می‌کند که البته، این مهم از طریق به‌کارگیری ظرفیت‌های پدیده عشق و البته، مؤلفه‌های آنیما ایجاد شده است. در داراب‌نامه، عین‌الحیات (آنیما) عنصری بیرونی است که در ابتدای داستان ظاهر می‌شود و بارقه‌های معرفت‌شناختی را در شخصیت فیروزشاه روشن نگاه می‌دارد و این انگیزه را در او ایجاد می‌کند تا دست از زندگی مرفه درون قصر بشوید و راهی سفری دشوار گردد تا با سلوکی مبتنی بر بینش راستین، در منزل آخر به شعور و معرفتی انسانی دست پیدا کند و به مقام وزارت و پادشاهی (فردیت) دست یابد. البته، آنیمای معشوق در داراب‌نامه تنها نمودهای مطلوبی از خود بروز نمی‌دهد و با توجه به ظرفیت‌های شناختی محدود و دارای نقص فیروزشاه، شاهد بروز جلوه‌های منفی آنیما نیز، هستیم که این نمود از دو زاویه قابل تحلیل و بررسی است: ۱. هدف آنیما ایجاد آگاهانه و هدفمند موانع جسمانی و معنوی شناختی در سرراه سلوک فیروزشاه است تا نگاهی متفاوت از دنیای درون و بیرون برای او رقم بزند. ۲. بخشی از جلوه‌گری‌های منفی آنیما ریشه در حیات ماقبل تحوّل فیروزشاه و عدم کمال شخصیتی او دارد. در مجموع، بررسی فرآیند سفر حماسی، غنایی و معرفتی فیروزشاه نشان می‌دهد که او اگرچه به تحریک عنصری خارجی (تجلی معشوقه‌ای نیک‌صورت در خواب و رؤیا) پای در این سفر می‌نهد، ولی آنچه او را برای ادامه کار و منصرف نشدن ترغیب می‌کند، نیرویی درونی است که می‌توان از آن با عنوان «لذت کسب معرفت» یاد کرد.

فهرست منابع و مآخذ

الف - کتب

- ۱- اسنودن، رودت (۱۳۹۲) یونگ، مفاهیم کلیدی، ترجمه افسانه شیخ الاسلام زاده، تهران: عطایی.
- ۲- باشلار، گاتسون (۱۳۶۴) روان کاوی آتش، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- ۳- بیغمی، مولانا شیخ حاجی محمد، (۱۳۳۹)، داراب نامه، با مقدمه و تصحیح و تعلیقات ذبیح الله صفا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۴- بیلسکر، ریچارد، (۱۳۸۷)، اندیشه یونگ، ترجمه حسین پاینده، چاپ دوم، تهران: آشیان.
- ۵- جونز، ارنست و روبر، مارت و آبراهام، کارل، (۱۳۶۶)، رمز و مثل در روان کاوی، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- ۶- دانیلز، مایکل، (۱۳۷۲)، خودشناسی با روش یونگ، ترجمه اسماعیل فصیح، تهران: فاخته.
- ۷- سادات سیدی مفرد، زینب، (۱۳۹۳)، بررسی آداب و رسوم اجتماعی در داراب نامه محمد بیغمی، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه کاشان، استاد راهنما: فاطمه سادات طاهری.
- ۸- سرانو، میگوئل، (۱۳۶۲)، با یونگ و همه، ترجمه سیروس شمیسا، تهران: فردوسی.
- ۹- شمیسا، سیروس، (۱۳۷۴)، نگاهی به سهراب سپهری، چاپ ششم، تهران: مروارید.
- ۱۰- _____، (۱۳۸۳)، داستان یک روح، چاپ ششم، تهران: فردوسی.
- ۱۱- فورد هام، فریدا، (۱۳۷۴)، مقدمه ای بر روان شناسی یونگ، ترجمه حسین یعقوب پور، تهران: اوجا.
- ۱۲- گورین، ویلفرد و همکاران، (۱۳۷۰)، راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ترجمه زهرا میهن خواه، تهران: اطلاعات.
- ۱۳- محجوب، محمدجعفر، (۱۳۸۶)، ادبیات عامیانه ایران، به کوشش دکتر حسن ذوالفقاری، چاپ سوم، تهران: چشمه.

- ۱۴- مورتونو، آنتونیو، (۱۳۹۲)، یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه داریوش مهرجویی، چاپ هفتم، تهران: مرکز.
- ۱۵- یاورى، حورا، (۱۳۷۴)، روان‌کاوی و ادبیات (دو متن، دو انسان، دو جهان)، تهران: تاریخ ایران.
- ۱۶- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۱)، خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها، ترجمه پروین فرامرزی، چاپ دوم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۷- _____، (۱۳۷۳)، روان‌شناسی و کیمیاگری، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۸- _____، (۱۳۸۵)، رؤیاها، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، چاپ دوم، تهران: کاروان.
- ۱۹- _____، (۱۳۹۰ الف)، چهار صورت مثالی، ترجمه پروین فرامرزی، چاپ سوم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۲۰- _____، (۱۳۹۰ ب)، روان‌شناسی دین، ترجمه فؤاد روحانی، چاپ هفتم، تهران: علمی و فرهنگی.

ب) مقالات

- ۲۱- حسینی سروری، نجمه و جهان‌شاهی افشار، علی و رحیمی صادق، خدیجه، ۱۳۹۶، واکاوی نوع ادبی رمانس در داراب‌نامه بیغمی، فصل‌نامه مطالعات نظریه و انواع ادبی دانشگاه حکیم سبزواری، سال ۲، شماره ۴، صص ۱۴۸-۱۳۱.
- ۲۲- فرانتس، فون، ۱۳۵۲، فرآیند فردیت، مجموعه مقالات انسان و سمبول‌هایش، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران: امیرکبیر، صص ۳۶۱-۲۴۴.

۲۳- محمدابراهیمی، آسیه و شریفی، غلامحسین، ۱۳۹۷، تحلیل ساختاری قصه فیروزشاه (داراب- نامه بیغمی)، پژوهش نامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال ۱۶، شماره ۳۰، صص ۱۸۶-۱۶۵.

۲۴- یونگ، کارل گوستاو، ۱۳۵۲، آشنایی با ناخودآگاه، مجموعه مقالات انسان و سمبول‌هایش، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران: امیرکبیر، صص ۱۵۷-۲۰.

25- Jung, Carl Gostav, 1969, synchronicity: An acausal connecting principle, in: The Collected Works of Carl Jung, translated .R.F.C .Hull, London: Rutledge and Kegan Paul, p.p 471-495.